

# سوسیالیسم کارگری

نشریه سیاسی-تحلیلی سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان

میزان ۱۳۹۱، اکتبر ۲۰۱۲

سال اول، شماره ①

## خیزشهای اخیر و پیامدهای احتمالی آن

بصیر زیار

خیزشهای مسلحانه اخیر بر علیه سلطه طالبان در مناطقی از کشور، یک رویداد مهم سیاسی و اجتماعی است که مانند هر جنبش سیاسی و اجتماعی دیگر در آغاز شکل گیری خود کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

ادامه در صفحه ۲

## تطبيق حد شرعی بر یک دختر جوان

ارسلان مهربان

صفحه ۴

## تشديد مبارزه برای تسلط بر منابع انرژی ...

فهم آزاد

صفحه ۶

## ضرورت و چرایی "سوسیالیسم کارگری"

ح بریالی

صفحه ۸

## در باره سوسیالیسم کارگری

نخستین شماره **سوسیالیسم کارگری** نشریه سیاسی-تحلیلی سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان اقبال انتشار یافت. مهمترین عرصه فعالیت این نشریه را تحلیل و بررسی وقایع و رویدادها سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در افغانستان و جهان، از منظر تبیین سوسیالیسم کارگری، تشکیل می دهد.

**سوسیالیسم کارگری** بازتاب دهنده مبانی نظری و مشی سیاسی سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان است و از این منظر به مسایل و رخدادها نگاه می کند. هدف نشراتی این نشریه را قبل از همه سازمانیابی و تقویت جنبش سوسیالیستی کارگری تشکیل می دهد. اما تحکیم، گسترش و تقویت مبارزات حق طلبانه و آزادیخواهانه زنان، مردان و جوانان آزادیخواه عرصه دیگری از فعالیت این نشریه می باشد. نشریه **سوسیالیسم کارگری** تلاش می کند تا انعکاس دهنده آرمانها، افق و مطالبات پیشرو و رادیکال در جامعه ارتجاع زده افغانستان باشد.

شماره های **سوسیالیسم کارگری** حاوی مقالات تحلیلی، اخبار، مصاحبه و شعر و ادبیات پیشرو خواهد بود و مهمتر از همه نشریه به رویدادهای سیاسی و تحولات جاری در افغانستان، منطقه و جهان معطوف بوده و آن را به تحلیل و ارزیابی می گیرد؛ دست اندرکاران نشریه متعهد و مصر اند که انتشار منظم و بهبود کیفیت آن را ضمانت کنند. دست یافتن به این امر اما بدون مشارکت، همکاری و همیاری فعال همه کسانی که خود را در اهداف این نشریه سهیم می دانند، میسر نیست. تداوم فعالیت، انتشار منظم و بهبود کیفیت نشریه در گرو همکاری و همیاری مادی و معنوی شما خواننده گان گرامی است.

**سوسیالیسم کارگری** زیر نظر و مسؤولیت هیئت تحریریه و همکاران فنی منتشر می شود. مسؤولیت مطالب مندرج در نشریه بر عهده نویسنده گان آنها می باشد. تنها مطالبی که به امضا **سوسیالیسم کارگری** منتشر می شوند، مبین نظرات رسمی نشریه هستند. هیئت تحریریه در رد و پذیرش و همچنین تلخیص و ویرایش مطالب آزاد است. مطلب ارسالی در صورت عدم انتشار در نشریه به نویسنده آن بازگردانده نمی شود، دلیل عدم انتشار کتباً به نویسنده ابلاغ می گردد. قابل ذکر است که نشریه **سوسیالیسم کارگری** طبق سیاست نشراتی اش از انتشار مطالبی که همزمان جهت انتشار به نشریه ها و سایتهای دیگر فرستاده شده است، خودداری می ورزد.

سوسیالیسم کارگری

# آزادی، برابری، حکومت کارگری

## خیزشهای اخیر و پیامدهای احتمالی آن

رویداد مهم که از ولسوالی اندر ولایت غزنی حدود سه ماه قبل آغاز گردید، و اکنون دامنه آن به ولایات دیگر از جمله به ولایات لوگر و ننگرهار توسعه یافته است. این حرکت برخلاف بسیاری از جنبشهای چند دهه اخیر کشور، حول خواستها و مطالباتی برپا گردیده که نیازهای واقعی مردم محل در جهت رفاه، آزاد زیستن و توجه به سرنوشت آینده نسل جوان در آن بروشنی انعکاس یافته است. بنابراین شگفتی ندارد که نیروی محرکه این خیزشها را نیز به طور عمده جوانان محل تشکیل میدهند. این حرکت در صورت تداوم خود نه فقط میتواند "تیرخلاص" سیاسی برای طالبان باشد که فراتر از آن بالقوه پیامدهای سیاسی فراوان و متفاوت را در پی دارد. اهمیت بررسی این حرکت و هر پدیده اجتماعی دیگر قبل از همه در بررسی چگونه گی وقوع و شرایط پیدایش و زمان بروز آنست. به طور مشخص منظور از چگونه گی وقوع و پیدایش این جنبشها مشخصا شکل مسلحانه و ظاهرا مستقل بودن آنست و زمان وقوع که به تاریخ خروج نیروهای خارجی از افغانستان نزدیکتر است نیز به اهمیت بررسی آن می افزاید.

در مورد شرایط عمومی پیدایش آن باید تصریح نمود که خیزشهای اخیر در شرایطی اتفاق میافتند که ما شاهد صف آرائیهای تازه در جامعه از جمله تظاهرات و اکسیونهای جوانان، زنان و سایر اقشار اجتماعی در تقابل با رژیم و نیروهای ارتجاعی به خاطر بدست آوردن حقوق و منافع شان در شهرها هستیم. آیا وقوع شورشهای اخیر به معنی سرآغاز یک تغییر در پرادایم سیاسی کشور است که دیگر هردو جانب دعوا را نه گروههای اسلامیت و ناسیونالیست در انحصار خواهند داشت، بلکه ما اینبار شاهد مصاف مردم و آزادیخواهان با مرتجعین مذهبی و قومی خواهیم بود. قدر مسلم اینست که پاسخ این پرسش و دهها پرسش دیگر در چگونگی بقا و رشد جنبشهای اخیر بسته گی دارد.

ظاهر مستقل بودن جنبشهای اخیر، مسأله پی که هنوز ابهامات زیادی در مورد آن وجود دارد، یک رویداد مهم و منحصر به فرد است و کمتر میتوان نمونه مشابه آنرا سراغ نمود و مهمتر از آن احتمال رشد و بقای مستقل آن به شکل کنونی است، احتمالی که موجودیت طالبان و سرنوشت رژیم را به طور جدی زیر سؤال خواهد برد. شکل مسلحانه جنبشهای اخیر به مثابه یک جنبش غیر شهری با توجه به شرایط سیاسی و تاریخی کشور قابل درک است. روشن است که بیرون راندن و متواری

نمودن طالبان گروهی فاناتیک و جنایتکار که هر اعتراض و مخالفت را با گلوله پاسخ میدهند، حرکت و اقدام مسلحانه یگانه رویکرد مؤثری است که میتواند به یک نتیجه مثبت و ملموس منجر گردد. واقعیت قریب چهار دهه جنگ در کشور و جنگهای داخلی، رو آوردن به اسلحه را به یک عمل عادی تبدیل نموده است. به همان اندازه که مسلحانه بودن این حرکت یک امر عادی و شیوه منطقی مبارزه در شرایط حاضر به نظر میرسد، به همان پیمانه امکانات تسلیحاتی آن یک مسئله غیرعادی و قابل تامل بوده و ادعای مستقل بودن این جنبش را جدا دچار تردید میسازد. به خصوص که ادعا میشود که شورشیان مجهز با سلاح پیشرفته اند و از امکانات نظامی و مالی خوبی برخوردار می باشند. اگر این امکانات را دولت افغانستان و ناتو در اختیار آنها قرار میدهند، ظاهر مستقل آن به نفع دولت و حامیان آن نیست. مسلح شدن اهالی با سلاحهای سنگین نه تنها به بغرنجی بیشتر اوضاع انجامیده و پروژه دولت سازی غرب را به چالش میکشد بلکه موجبات بی ثباتی بیشتری را در آینده نیز فراهم میسازد. شرایط چند قطبی قدرت در کشور و دولت مرکزی ناتوان، میتواند زمینه برای عرض وجود حرکتی مستقل گردد. اما دلیل مشخصی که میتواند استقلالیت این شورشها را توجیه نماید، اینست که دولت و حامیان آن جهت تضعیف نمودن و واداشتن طالبان به مصالحه، حاضرند از یک جنبش مستقل و غیر وابسته بخود حمایت مالی و نظامی نمایند.

وابسته گی جنبشهای اخیر به اسلامیتها به ویژه حزب اسلامی گلبدین، احتمال دیگری است که بعضی به آن تاکید مینمایند و شورشهای اخیر را روند برعکس جنبش طالبان در دهه نود میلادی میدانند که در طی آن طالبان به راحتی مناطق تحت کنترل حزب اسلامی را یکی پی دیگری به دلیل شکست سیاسی این حزب در مبارزه قدرت آنزمان، از چنگ این حزب بیرون آوردند. حالا گویا عکس آن حادثه تاریخی رخ میدهد و اینبار فعالین حزب اسلامی اند که با استفاده از نارضایی مردم و شکست سیاسی طالبان، قدرت و نفوذ اجتماعی می یابند و مناطقی را یکی پی هم از سلطه طالبان خارج میسازند. از آنجاییکه حزب اسلامی در ضمن مخالفت با غرب و رژیم وابسته، خواهان مذاکره و سازش با آنهاست و نیز اعضا و هواداران آن در رژیم کزری از نفوذ قابل توجهی برخوردارند، بر اعتبار این ادعا میافزاید. دلیل دیگری که به این گزینه یا احتمال اعتبار بیشتر می بخشد، تاثیر "بهار عرب" بر افغانستان و احتمال الگو برداری حزب اسلامی از فعالیت همقطاران اخوانی این حزب در کشورهای عربی را میتوان مد نظر گرفت.

"بهار عرب" با جنبشی که اکنون در برابر

طالبان شکل گرفته، از لحاظ کمی و کیفی باهم متفاوت اند. اگر با وجود آن جنبشهای مذکور را بستر اجتماعی مشابه بدانیم که در به قدرت رسیدن اسلامیتها مؤثر بوده اند، باز هم در مورد مستقل بودن این جنبشها از احزاب اسلامی کوچکترین تردیدی وجود ندارد. اعتراضات سیاسی و جنبش اجتماعی در کشورهای عربی مستقل از احزاب سیاسی شکل گرفتند و احزاب اسلامی بعد از آنکه به قدرت و ایستاده گی جنبشها پی بردند در آن شرکت نموده و با استفاده از امتیازات سازماندهی و شرایط خاص سیاسی به نفع خود از آنها سود بردند. امکان بهره برداری حزب اسلامی از جنبشهای اخیر نیز موجود است اما همین مسأله به معنی این نیست که تصور نماییم که جنبشهای اخیر در چهارچوب برنامه و پلان حزب اسلامی رخ داده و از هم اکنون در خدمت منافع این حزب قرار دارد. وجود فرد یا افرادی از یک جریان و یا گرایش خاص سیاسی در یک حرکت و جنبش اجتماعی به تنهایی به معنی وابستگی جنبش به آن حزب و گرایش خاص سیاسی نیست. بلکه برای تشخیص این وابستگی ما به تشخیص شاخصها و ارزیابی های بیشتری از جمله مطالبات اصلی جنبش، امکانات و همسوئی درونی و بیرونی میان جنبش و گرایش معین سیاسی نیازمندیم. اگر به مطالبات این حرکت که یکی از شاخصهای اصلی در تعیین کاراکتر این جنبش به حساب می آید، توجه شود، درخواهیم یافت که مطالبات این جنبش، خواستهای واقعی مردم است، مردمی که از جنگ خسته شده اند، از زورگونی و مظالم طالبان به تنگ آمده اند و میخواهند مثل سایرین از آزادیهای معینی بهره مند گردیده و فرزندان شان از تحصیل و سواد محروم نگردند. آزادیخواهی این حرکت مخصوصا این جنبش را بالقوه در برابر حزب اسلامی، حزبی که در ستمگری و خونریزی تفاوتی با طالبان ندارد، قرار می دهد. یا بعبارت دیگر جنبش نامبرده در شرایط حاضر نه فقط در راستای سیاست و برنامه حزب اسلامی قرار ندارد که برعکس عملاً در برابر آن قرار دارد. نباید از یاد برد که حزب اسلامی افغانستان از احزاب اسلامی در مصر، تونس و ترکیه که سالهاست مبارزه مسلحانه را کنار نهاده اند و قانون و بازی انتخابات را از سر ناچاری و فرصت طلبانه پذیرفته اند، فرق جدی دارد.

زمان و شرایط سیاسی بروز این حرکت اجتماعی هم در شناخت از آن و هم در میزان تاثیرگذاری آن بر اوضاع سیاسی کشور حایز اهمیت است. این خیزشها در زمانی اتفاق می افتند که به جدول زمانی خروج نیروهای نظامی ناتو از افغانستان زمانی زیادی باقی نمانده است.

چگونگی رشد و بقای هر جنبش سیاسی و اجتماعی تابع شرایطی است که جنبش در آن قرار دارد و سرنوشت جنبشهای اخیر در کشور نیز به شرایط عمومی اعم از عوامل داخلی و خارجی مربوط می باشد. اگر وضع دولت مرکزی رو به بهبود گذارد و حمایت جهانی از آن همچنان ادامه یابد، جنبشهای نامبرده به توسعه و تحکیم رژیم و از میان رفتن طالبان کمک خواهد نمود. اگر وضع برعکس رو به وخامت نهد و کشور در جنگ و نابسامانی بیشتر گرفتار شود، شورشهای اخیر شکست خورده و یا در خدمت حزب اسلامی و گروههای ناسیونالیستی و قومی قرار خواهند گرفت.

یکی از نمونه های برجسته چنین تغییر ماهوی جنبش را در جنبشهای ضد دولت "خلقی" در نخستین سالهای شروع جنگ میتوان متذکر شد. بسیاری از جنبشهای مسلحانه در آغاز کاراکتر و اهداف اسلامیستی و انتیکی نداشتند، بلکه از سر آزادیخواهی و مقابله با ستمگری رژیم کودتا به وجود آمدند، اما در متن شرایط بین المللی و منطقوی آنزمان جنبشهای آندوره سرانجام دچار استحاله شده و در خدمت اسلامبستها و گروههای مذهبی - قومی قرار گرفتند.

احتمال سومی در چگونگی رشد و نقش جنبش اخیر، شکل گیری یک جنبش ضد استبدادی و ترقیخواهانه سراسری در کشور را میتوان تصور نمود. زمینه عینی بروز یک چنین جنبش آزادیخواهانه بیش از هر حرکت در جامعه وجود دارد و می توان مظاهر آنرا در مناطق روستایی در شکل جنبشهای اخیر و در شهرها در شکل تظاهرات جوانان، زنان و کارگران در جهت بدست آوردن خواستها و مطالبات سیاسی و اجتماعی شان مشاهده کرد. علیرغم نامساعدتهای داخلی و بیرونی در شکل گیری یک چنین جنبشی، تلاشهای جدی و هماهنگ سازمانها و نهاد های مدنی، مترقی، چپ و سوسیالیست در شرایط حاضر فوق العاده مهم و حایز اهمیت است.

خلاصه جنبشهای اخیر نشانه آماده گی توده ها در جهت بیرون رفتن از حاکمیت استبدادی گروههای مذهبی و قومی است و در صورت عدم هماهنگی و همبستگی عملی نیروهای مترقی و تحول طلب، فرصتهای به وجود آمده از میان خواهند رفت و جنبشهای اخیر نهایتاً در خدمت نیروهای ارتجاعی قرار گرفته و از محتوا و ظرفیت انقلابی تهی خواهند شد.

جنبشهای سیاسی و اجتماعی نقش مهم و اساسی ایفا مینماید. شرکت کننده گان یک جنبش اجتماعی با توجه به گفته معروف مارکس تاریخ خود را میسازند اما نه در شرایطی که زاینده انتخاب و تصمیم خود شان است. بنابراین شرایط سیاسی و اجتماعی میتواند فرصتها و موانعی را به وجود آورد و اکتورهای یک حرکت جمعی سیاسی یا شرکت کننده گان و پیشتازان یک جنبش اجتماعی ناگزیر اند که آن را مورد توجه قرار دهند. تئوری ساختار فرصت سیاسی (political opportunity structure) (POS) شکل گیری و چگونگی رشد جنبشهای سیاسی و اجتماعی را مورد مطالعه قرار می دهد.

با توجه به تئوری ساختار فرصتهای سیاسی، با آنکه میتوان ادعا نمود که فعالین جنبش ضد طالبان شانس موفقیت خود را و فرصت سیاسی درین مقطع زمانی را تا دوره بعد از خروج ناتو بیشتر می دیدند اما این بازم معنی تعیین زمان و مکان مشخص بروز جنبش بوده نمیتواند. درین شکی نیست که فعالین جنبشهای اخیر میدانستند که در شرایط فعلی طالبان با نیروهای بیشتری درگیرند و ضمناً اوضاع سیاسی افغانستان بعد از خروج ناتو کلاً مشخص و روشن نیست. وضعیت سیاسی کشور بعد از آن میتواند یا به تشدید جنگ و یا ثبات بیشتری سوق یابد و چگونگی سیر آن وابسته به یکسری عوامل و شرایط است که وضعیت و عملکرد دولت در محراق آن قرار دارد.

تقویت گرایش ناسیونالیسم انتیکی در دولت، ادامه فساد اداری، افزایش تولید و قاچاق مواد مخدر و عدم برگزاری انتخابات شفاف و توطئه احتمالی کرزی و شرکا، آن فاکتور هایی اند که به بدتر شدن وضعیت سیاسی و احتمالاً به جنگ داخلی منجر خواهد شد و جریان عکس آن مسلماً که به بهتر شدن وضع کمک خواهد کرد. نقش مرکزی دولت در چگونگی اوضاع سیاسی کشور برای کسی پوشیده نیست و همه به آن متفق القولند. چنانچه همین مسئله یکبار دیگر توسط حامیان جهانی رژیم در کنفرانس توکیو مورد تاکید قرار گرفت و همه کمکها آینده به دولت افغانستان به بهبود عملکرد آن و غلبه به فساد مزمن رژیم موکول گردیده است. روشن است که با ناکامی دولت و سقوط یکبار دیگر کشور در ورطه جنگ داخلی شرایط برای تقویت مجدد طالبان فراهم میگردد و در یک چنین سناریویی شانس بقا و رشد جنبشهای موجود ضد طالبی ناچیز شده و یا در مسیر ناسالم قرار خواهد گرفت.

خروج نیروهای ناتو که با انتخابات ریاست جمهوری نیز همراست و اینبار بجای کرزی فرد دیگری زمام امور را بدست خواهد گرفت، بر اهمیت چنین حوادثی بیش از پیش میافزاید. با اینکه اهمیت شورشهای اخیر در شرایط کنونی بی نیاز از بحث است ولی جا دارد که در مورد زمان وقوع شورشهای اخیر کمی مکث کرد. یک توضیح از بروز حادثه میتواند این باشد که چون کاسه صبر و تحمل مردم این محلات از ظلم و بیعدالتی طالبان به لب رسیده است و مردم ناگزیر از قیام شده اند و زمان وقوع آن یک امر تصادفی بوده و با جدول زمانی خروج نیروهای خارجی ربطی ندارد. اما مسأله اینست که طالبان سالهاست که با بی رحمی درین مناطق حکومت کرده اند و در گذشته طالبان بیش از امروز سر بریده اند و با ایجاد فضای رعب و وحشت فرمان رانده اند و سؤال اینجاست که چرا این حرکت قبلاً رخ نداد؟

با اینکه دلایل شکل گیری این حرکت و جنبش مانند جنبشهای دیگر روشن می باشد که درین مورد مشخص ظلم و سیاست ماورا ارتجاعی طالبان درین مناطق است، اما انگیزه بلافصل که موجب آغاز بروز آن از یک نقطه گردیده است برای ما روشن نیست. انگیزه ها برای مقطع زمانی بروز یک حادثه اجتماعی مهم اند و بدلیل تصادفی بودن انگیزه ها در پروسه تحولات اجتماعیست که زمان وقوع جنبشها و حوادث مهم تاریخی بشکل یک مسئله تصادفی و ناگهانی ظاهر میگردد. یکی از نمونه های برجسته درین مورد جنبش توده ای در کشورهای عربی شمال افریقا و خاور میانه یا "بهار عرب" است. دلایل این جنبش که در مطالبات آن انعکاس یافته است، وجود فقر، بیعدالتی و استبداد سیاسی می باشد که سالها بر زندگی مردم این کشورها سایه افکنده بود، اما اعتراض و خودسوزی یک جوان تونسی انگیزه بروز حرکتی شد که هنوز ادامه دارد.

در توضیح بروز یک جنبش تشخیص علل به تنهایی و بدون بررسی شرایط و حتی انگیزه های بلافصل بروز آن کافی نیست. معمولاً جنبشهای اجتماعی و قیامهای توده یی در زمانی رخ می دهند که توده های شرکت کننده در ضمن به ستوه آمدن، امید و باور به تغییر فوری را احساس نمایند. باور و انگیزه که خود معلول فاکتورهای مادی و معنوی ویژه است که در جغرافیا و برهه زمانی متفاوت، فرق مینماید. یکی از فاکتورهای مهم درین زمینه، بودن وضعیت و فرصتهای سیاسی است که در ایجاد و چگونگی رشد

## تطبيق حد شرعی بر یک دختر جوان

حد شرعی ۱۰ ضربه شلاق بر دختری در جاغوری اجرا گردید.  
گوش و بینی عا یشه به دستور طالبان بریده شد.  
یک دختر هنر پیشه در کابل به قتل رسید.  
زوجی در شمال به حکم شریعت سنگسار گردیدند.  
سحر گل در بغلان از زیر زمینی خانه شوهرش نجات داده شد.  
دختر هشت ساله ای را سر بریدند.  
طالبان مسلح .... طالبان غیر مسلح

این ها عناوین کوتاهی هستند که حتی با معیار افغانی برای بررسی خشونت بر زنان و کودکان در افغانستان، شدیداً تکان دهنده و زجر آور اند. اینگونه پیش آمد ها در جوامع متمدن، "جنایت" نامیده میشوند و بارها سر خط اخبار و روز نامه ها را تشکیل می دهند، در نگاه اول همه مواردی که شمه از آنها در فوق ذکر شد یک مخرج مشترک دارند که عبارت است از تطبيق حد شرعی.

در قدم اول چنین پنداشته میشود که اسلامیت هایی با توسل به این جنایات به دلیل ضدیت با دموکراسی، که سرمایه داران غربی به سرکردگی آمریکا در قالب حکومت اسلامی کرزی حامی آن معرفی شده است، به این شکل چنگ و دندان نشان میدهند. ولی داوود ناجی در گزارشی در مورد دوشیزه از جاغوری که در سایت بی بی سی منتشر شده است، مینویسد که افرادی مربوط به باشی حبیب، یکی از قوماندانهای حزب اسلامی، به فرمان ملا هایی از جمله رحیمی مشهور به رحیمی گاو، که از وابستگان نهضت اسلامی بوده است، با هشتاد ضربه شلاق بر بدن دختری که او را کفن پوشانیده بودند، حد شرعی را به جامی آوردند. ولسوال جاغوری ظفر شریف، که تحصیلات اکادمیک هم دارد، این جنایت را تنبه دختری میدانند که هنجارهای اجتماعی را رعایت نمیکرده و باین دلیل متنفذین محل تصمیم گرفته اند که زهر چشمی از او بگیرند.

شفیقه خواهر صابره که در تظاهرات اعتراضی علیه این جنایت در شهر کابل شرکت داشته است میگوید که قبل از این خانواده آنها از طرف عده ای مورد لت و کوب قرار گرفته و پدرش در اثر چراحات حاصله چهار روز در بیمارستان بستری بوده است. تناقض عجیبی که در این ماجرا موجود است این است ملا ها به پسری که متهم است با صابره رابطه نامشروع داشته است، دستور داده اند با خوردن سوگند، بیگناهی اش را ثابت کند. او بعد از ادای سوگند، آزاد میگردد. اما صابره را با فتوای شیخ رحیمی و دستور باشی حبیب شلاق میزنند.

کار نامه های غیرانسانی باشی حبیب از زمان حاکمیت مجاهدین تا دوره که او در رکاب طالبان به آدم ربایی و زور گویی مشغول بود، و بلاخره زمانی که آمریکایی ها او را به اخذ درجات بلند نظامی مفتخر کردند، به تمام اهالی ولسوالی جاغوری روشن است. او با اتکا به آن سوابق نکبت بار، نمیتوانست مأمور حفظ امنیت در منطقه گردیده و باز هم در مقام مجری احکام شریعت، مقررات غیرانسانی سلطه مذهب را بر مردم تحمیل کند، اگر که قدرت از خود بیگانه ساز سرمایه و مذهب را که در وجود دستگاه حاکمیت کرزی بهم گره خورده اند، با خود نمیداشت.

نکته دیگری که در گزارش بان اشاره شده است، اطمینان ناتو از ناتوانی طالبان در کسب مجدد قدرت سیاسی در افغانستان، بعد از خروج آنهاست. در ادامه سوالی مطرح میگردد که بعد از خروج نیروهای ناتو چه کسی بایست جلو خشونت های سازمان یافته در برابر زنان و کودکان را در افغانستان

بگیرد؟ جهت رفع توهم آن عده ای که میندازند طالبان صرفاً یک پدیده افغانستانی است و عساکر تا دندان مسلح ناتو متعهد به آزادی و آرامش مردم در جغرافیایی که افغانستان نامیده میشود، هستند، مشاهده این ویدیو کلیپ را در آدرس ذیل، که حاوی بخشی از اعتراضات هیلری کلنتون است، توصیه مکنم. هیلری کلنتون به صراحت میگوید که:

"مردمی که امروز ما با آنها می جنگیم، بیست سال قبل از آنها حمایت میکردیم.... ریس جمهور ریگان با مشارکت کانگریس که از طرف دموکراتها رهبری میشد، گفتند که بیابید با ISI، با حکومت نظامی پاکستان معامله نماییم. بیابید این مجاهدین را جذب کنیم..... بگذارید از عربستان و جاهای دیگر بیایند، و ذهنیت و هابی شانرا وارد کنند...."

<http://www.youtube.com/watch?v=-MkPcDaSLbM>

MkPcDaSLbM

با توجه به این گفته ها و متعاقباً بیانات جو بایدن، که گفته بود طالبان دشمن آمریکا نیست، و در هیچ یک از بیانات رسمی او با تذکر داده نشده است که طالبان دشمن آمریکا باشند، دیگر این خود فریبی خواهد بود که برای انسانی شدن زندگی در افغانستان به نیرو های ناتو و آمریکا، امید ببندیم.

در سیستم اقتصادی حاکم، موقعیت اجتماعی و ارزش هر فردی، در رابطه با نقش آنها در پروسه تولید تعیین میگردد. در نظام سرمایه داری که ذاتاً دینامیک است، مذهب را براحتی درون شبکه خود می گنجاند. مروری مختصر بر تاریخ همزیستی مذهب و قدرت شاهد این مدعاست. در مقطع از تاریخ در اروپا که سیستم اقتصادی فیودالیسم در برابر بورژوازی مجبور به عقب نشینی گردید، کلیسا که قدرت مالی و معنوی در



## ضرورت و چرایی...

آگاهگرانه را تشکیل میدهد. ابعاد این مبارزه در تعریف فلسفه و مقدرات رهایی انسان زحمتکش، شناخت ماهیت کار مزدی در نظام سرمایه داری و مسأله لغو کار مزدی همزمان بالغو مالکیت خصوصی (آن چیزی که در جوامع به اصطلاح سوسیالیستی اصلاً اتفاق نیفتاد)، معرفی و افشای اسلام سیاسی و بیداد تاریخی آن همراه با برملا ساختن نقش مخرب آن در تحمیل توده مردم و نیز علنی ساختن هویت و جایگاه طبقاتی سران دینی و تباری آنها با نظام سرمایه داری، افشای ناسیونالیسم در ابعاد گوناگون آن به خصوص نقش خاصانه اش میان طبقه کارگر و دفاع از هویت جهانی طبقه کارگر و سائر تفاوت های سوسیالیسم کارگری با جریانات غیرکارگری بورژوازی، نهفته است.

در حالیکه معرفی سوسیالیسم های بورژوازی در جهان و افغانستان از يك جهت یکی از سمتهای اصلی مبارزات فکری ما را میسازد و از ضرورت های بنیادین بیان تئوریک زمان ما به حساب می آید، اما از جهت دیگر آن مسیر درخشانیست که با شناخت عمیق تر و دقیق تر از آن طبقه کارگر و زحمتکشان افغانستان را با تاریخ جنبش های به نام طبقه کارگر ولی اساساً بورژوازی آشنا می سازد. زیرا بدون شناخت واقعی تاریخ مبارزاتی جنبش چپ و انحرافات آن نمیتوان يك انتخاب علمی مبارزاتی داشت. بیان، درج، علنی سازی و افشای این تفاوت ها و معرفی سوسیالیسم کارگری، طبقه کارگر را آگاه ساخته تا نقش خود و تاریخ جنبش خودش را بشناسد و این شناسایی به بیداری طبقه انجامیده و بلاخره منجر به سازمانیابی طبقه شود. امید نشریه "سوسیالیسم کارگری" به همت تمام مبارزین راستین طبقه کارگر و زحمتکشان و تمام ازادخواهان در این راستا به پیروزی های تاریخی دست یابد.

آحاد جامعه را تشکیل دهد. هژمونی فرهنگی، بعد دیگری از سلطه طبقات حاکم است. ... "بنابر تحلیل (گرامشی)، هژمونیسم فرهنگی بمثابه رهبری فرهنگی که توسط طبقه حاکم اعمال میگردد، با درونی شدن و جذب آن توسط جامعه، بر تمامیت آگاهی نفوذ میکند و به درک (حس عام) Commen Sence، منجر میگردد. با ایجاد کارکرد میکانیسم کنترل ایدئولوژیکی، هژمونیسم به طبقه حاکم امکان میدهد که بدون مداخله مستقیم بر زندگی شخصی کارگران و اقشار اجتماعی فعالیت های آنها را هدایت نمایند ...". در جنایت تحمیل شده بر دوشیزه نوجوان در حوتقول - جاغوری و تجمع مردم محل در نمایش مشمنز کننده نیروهای مذهبی، تأثیر کنترل ایدئولوژیکی هژمونیسم مذهب، به خوبی مشهود است.

البته این باین مفهوم نیست که کنترل ایدئولوژیکی طبقه حاکم تا زمان بر انداختن قدرت اقتصادی آن، همچنان ادامه می یابد. در این میان نقش نیروهای مترقی و دخالت روشنگرانه آنها با هویت خودشان و با سازماندهی منظم و آگاه، میتواند باور همگانی را که از هژمونیسم فکری طبقه حاکمه منشاء میگیرد، به چالش کشیده و نه تنها جلو بسیج توده ها را حول اهداف سیاسی نیروهای مذهبی بگیرند، بلکه نکته پایانی بر باز تولید افکار ارتجاعی آنها که مشروعیتش را از مذهب میگیرند، بگذارند.

تظاهرات دانشجویان و نهاد های مدنی در کابل بر علیه صادر کنندگان حکم شلاق در جاغوری که مقامات را ناگذیر کرده است که شیخ رحیمی را بازداشت نمایند، نشان میدهد که افراد عادی قادرند زمانیکه از دایره رویای تغییر پا فرا تر نهند، با فعالیت های هم آهنگ و هدفمند، کار های بزرگی را انجام دهند.

نکته بسیار خوب دیگر در این تظاهرات اشتراک همزمان هر دو جنس (زن و مرد) در اعتراضات است. ممکن نیست در جنگیدن با دنیای کهنه و برپایی جامعه که انسانها نه فقط از نظر قانون حقوق برابر داشته باشند، بلکه از نظر اقتصادی هم برابر باشند، نصف از نفوس جامعه را کنار گذاشت. هر قدر صفوف مبارزان آگاه وسیعتر بوده و سازماندهی منظم و آگاهانه داشته باشند، بهمان اندازه امکان پیروزی برای عدالت و برابری در این دنیای پر از محرومیت و استثمار، بیشتر میشود.

هم آهنگی با فیودالان حفظ میگردد، ناگذیر بود با بورژوازی در بیافتد. چون تکامل نیروهای مؤلده در جهت امحای فورماسیون کهنه سیر مینمود برای مذهب و کلیسا راهی دیگری جزء ترویج انقیاد مردم به حاکمیت بورژوازی باقی نمانده بود. John Calvin یکی از رهبران پروتستانها در موعظه ای که بی شباهت به گفته علی در نهج البلاغه نیست در دکتورین (تباهی کلی) میگوید: " بشر طبیعتاً به گونه ای خلق نشده است که بتواند (خدا) را با قلب و روحش کاملاً دوست داشته باشد، بلکه آنها به گونه ای خلق شده اند که به خواهشات نفسانی و خواسته های خود شان گردن مینهند". (Organisasjon og ledelse, Kristen Ulstein, Universitetsforlaget).

جان کالوین باین نتیجه میرسد که بیکاری مادر فساد است، و مردم نباید وقت آزاد داشته باشند تا به چیز هایی که آنها را از خدا دور میکنند، بپردازند. باین ترتیب اخلاق کار پروتستانیسم، با کمک عظیمی که به انقلاب صنعتی نمودند، نشان دادند که همیشه در رکاب قدرت اند.

زنان و اطفال مخصوصاً در کشورهای سرمایه داری پیرامونی، که سطح تولیدات صنعتی در آنها نازل اند، به حاشیه رانده میشوند. بر این اساس نمیتوان از نمایندگان سرمایه داری و حامیان آنها انتظار داشت که بهبود وضع زنان و کودکان را ضمانت کنند. ایجاد تغییر در وضع زنان ایجاب میکند که "از رویای در گلزار زیستن" بامید نیروهای ناتو، بیرون شده و "ورود به کارزار مبارزه" برای ایجاد زندگی ایکه شایسته انسانها باشد، را انتخاب نماییم. تنها با این انتخاب سنگین میتوان به رشد و تکامل جامعه به سوی یک جامعه انسانی فارغ از استثمار و استثمار، مطمئن گشت.

برای جلو گرفتن از خشونت در برابر زنان، بایست اندیشه ها و عواملی که به آن خشونت ها مشروعیت میبخشند، هدف قرار گیرند. بصیر زیار در مقاله تحت عنوان (رشد و انحطاط اسلامیسیم) مینویسد: "این درست است که فرهنگ مذهبی یا دینی طی سالیان دراز و متوالی فرهنگ مسلط در جامعه افغانستان بوده و توانسته است با به انحصار کشیدن کامل عرصه فرهنگی و ایدئولوژیک، وجدان

**انتشار منظم، بهبود کیفیت و نشر**

**مستمر سوسیالیسم کارگری در**

**گروه کاری و کمک مادی و**

**معنوی شماست. برای ما خبر و**

**مقاله بفرستید، نشریه را بخوانید**

**و به دوستان تان معرفی نمائید!**

# تشدید مبارزه برای تسلط بر منابع انرژی آسیای مرکزی

فهمی آزاد

امپریالیسم امریکا این روزها در تلاش است تا جای پای در کشورهای آسیای مرکزی: تاجیکستان، قرغیزستان و ازبکستان باز کند، این اقدام و تلاش امریکا واکنش امپریالیسم روس را در پی داشته است، الیت سیاسی در مسکو با جدیت تمام در تلاش و تکاپو است که این حرکت را خنثی نموده و با تمام توانی که در اختیار دارد سعی می کند تا مانع تحقق استراتژی گسترش نفوذ امپریالیسم رقیب، در حوزه منافع اقتصادی و جیوپولیتیکی خودش شود. همچنان نبائیت فراموش شود که دولت چین یکی از مدعیان اصلی این جدال بر سر بسط حوزه نفوذ و تسلط بر منابع انرژی در این منطقه به شمار می رود و منافع کلان اقتصادی در هر سه این کشورها دارد. جدال و رقابت برای دستیابی و کنترل آسیای مرکزی هم در بعد نظامی-سیاسی و هم در ابعاد اقتصادی آن در سطح گسترده بی در سطح بین المللی در حال جریان است.

چند هفته قبل دولت ازبکستان و شخص اسلام کریموف اعلام داشت که کشورش به عضویت خود در پیمان نظامی CSTO، پیمانی که در آن کشورهای روسیه، روسیه سفید، ارمنستان، تاجیکستان و قرغیزستان عضویت دارند، پایان می دهد. یک هفته پس از اعلام این موضوع، دولت ازبکستان به رهبری کریموف قرارداد سرمایه گذاری بالغ بر 3 میلیارد دلار را با شرکت های امریکائی امضا نمود. چنین به نظر می رسد که این تحولات تناسب قوا در آسیای مرکزی را به نفع گسترش ساحة نفوذ امریکا و بالتبع به زیان روسیه و چین تغییر دهد.

رقابت برای نفوذ در آسیای مرکزی از مدتها قبل آغاز شده بود، جمهوری چین مانند سایر کشورها یکی از بازیکنان اصلی این رقابت بر سر تسخیر و تصاحب منابع انرژی و

ثروتهای زیر زمینی است و به لحاظ توان اقتصادی نسبت به رقیب از برتری بیشتری برخوردار می باشد. کشور چین به دلیل سرمایه گذاری های عظیم منابع مالی در این حوزه جغرافیایی، مانع غلبه و نقش برتر روسیه و امریکا در این منطقه می شود. چین به عنوان یک قدرت منطقه بی در دهه های اخیر تلاش داشته است تا حضور اقتصادی و استراتژیک خود را تنها در شرق آسیا و آسیای مرکزی بلکه در مناطق دیگر از جمله قاره افریقا گسترش دهد. دولتمردان چینی در سال های اخیر تلاش نمودن تا با طرح احیا "راه ابریشم" چین بتواند نقش محوری و بلا منازع در آسیای مرکزی کسب نماید و از این طریق حضور استراتژیک و بویژه تسلط بر منابع انرژی را تأمین کند. به لحاظ سیاسی - نظامی تقابل و رقابت جاری میان روسیه و امریکا به یقین منشأ تاریخی دارد، چیزی که در یک شکل میراث جنگ سرد، جنگ دو قطب امپریالیستی و بلوک بندی هایی ناشی از آن در گذشته نچندان دور می باشد که در آغاز دهه دوم این هزاره، در اشکال دیگری تبارز می یابد. روسیه این حوزه را جزء قلمرو سنتی - تاریخی نفوذ خودش می پندارد و به هیچ صورت دست اندازی در آن را تحمل نخواهد کرد.

همخوانی و تطابق فزاینده منافع استراتژیک چین و روسیه و خطری که هر دو از جانب دول رقیب شان، چه کشورهای عضو اتحادیه

اروپا و چه ایالات متحده امریکا، به آن مواجه اند، لا اقل در میان مدت باعث افزایش پیوند و همکاری بیشتر این دو کشور گردیده است. چین شریک شماره یک اقتصادی روسیه به شمار می رود. بنیان گذاری "سازمان همکاری شانگهای" در سال 2001 بخشأ این همسویی استراتژیک چین و روسیه را نشان می دهد. "سازمان همکاری شانگهای" یک ائتلاف منطقه بی است که کشورهای چین، روسیه، قزاقستان، قرغیزستان، تاجیکستان و ازبکستان اعضای اصلی آن را تشکیل می دهند. این سازمان، یک تحول مهم در روابط بین المللی و بالتبع منطقه بی است. رشد و اعتلای اقتصادی چین و عروج مجدد روسیه در اقتصاد جهانی به شکل روز افزونی حضور این دو کشور را در عرصه های سیاسی و نظامی متبازز می سازد. "سازمان همکاری شانگهای" تبلوری از هم آمیخته گی قدرت اقتصادی چین و توانایی های نظامی و منابع عظیم انرژی روسیه است. سال 2005 برای نخستین بار چین و روسیه تمرینات مشترک نظامی انجام دادند. این تمرینات مشترک پاسخ غیر مستقیم به حضور و تفوق نظامی امپریالیسم امریکا و متحدینش در منطقه بود. ده هزار سرباز در این تمرینات مشترک که یک هفته طول کشید، مشارکت داشتند. روسها جدیدترین تکنولوژی نظامی شان را به نمایش گذاشتند از جمله بمب افکن TU22، زیر دریایی و ناوهای جنگی. تحلیلگران و کارشناسان سیاسی-

Commonwealth of Independent States - Central Asian States



نظامی آن را نمایش قدرت نظامی چین و روسیه در تقابل با برتری امریکا در منطقه خواندند. همچنین پیوست آن در تابستان سال 2007، "سازمان همکاری شانگهای" نخستین تمرینات نظامی مشترک را برگزار کرد. هدف از اقداماتی از این دست تقابل با نفوذ امریکا در آسیای مرکزی و تلاش برای مهار گسترش ساحة نفوذ و تسلط آن بر منابع و ذخایر انرژی است. با توجه به بحران لاعلاج که نظام سرمایه داری در آن گرفتار است، امریکا و اتحادیه اروپا از هسته های اصلی این بحران محسوب می شوند و امریکا به لحاظ توان اقتصادی، نه الزاماً توان نظامی، قادر به پرداخت هزینه گزاف آن نخواهد بود. با توجه به وضعیت جدید و تغییر و تحولات ناشی از آن، جهان شاهد شکلگیری قطبهای جدیدی است که در نظام جهانی بورژوا-امپریالیستی در شرف وقوع است. چین، روسیه و هند یکی از بازیگران اصلی این روند به شمار می روند.

دولت روسیه به رهبری ولادیمیر پوتین به هر قیمتی که شده می خواهد تا مانع نفوذ امریکا و به ویژه مانع بست و گسترش پایگاه های نظامی آن کشور در حوزه و مدار منافع استراتژیک و منطقه یی خودش شود؛ با توجه به شکل گیری قدرتهای منطقه یی از جمله چین و هند و همچنان بیداری روسیه از شوک شکست و متلاشی شدن قلمروهای اقتصادی- نظامی اش پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و تلاش بورژوازی روسیه در اعاده مجدد جایگاه، حیثیت و اعتبار جهانی که قبل از فروپاشی شوروی از آن برخوردار بود، امر گسترش حوزه نفوذ امپریالیسم امریکا علیرغم فرصتهای خوبی که از آن برخوردار است، چندان ساده به نظر نمی آید. اما فرصت مغتنمی که پس از 11 سپتامبر سال 2001 و لشکر کشی نظامی به افغانستان و عراق و اشغال این دو کشور برایش ارزانی شده است، آسیای مرکزی و ذخایر عظیم انرژی و موقعیت استراتژیکش آن طعمه با ارزشی است که چشم پوشی از آن خبط تاریخی و باخت استراتژیک تلقی می گردد. امریکا با در اختیار داشتن افغانستان به عنوان یک معبر استراتژیک و با تسلط به منابع عظیم زیرزمینی در آسیای مرکزی و داشتن پایگاه های نظامی در آن، رقابت بر سر تقسیم مجدد جهان به حوزه های نفوذ کشورهای سرمایه

داری را می تواند به سود خویش تغییر دهد و در آن دست بالایی داشته باشد، همچنین با احراز موقعیت برتر ژئوپولیتیک می تواند به لحاظ نظامی مانع تحقق آزمندی های کشورهای امپریالیستی رقیب چون چین و روسیه برای گسترش ساحة نفوذ و دسترسی شان به منابع انرژی در این مدار که تا جمهوری آذربایجان امتداد می یابد، شود. البته همانطور که در فوق بدان اشاره شد بحران مالی و نیاز سرمایه به گسترش و انباشت آن عاملی است که می تواند منجر به تنش بیشتر و تقابل نظامی گردد. ما همین اکنون شاهد این تقابل در اشکال دیگری در بحران سوریه هستیم.

در ضمن امریکا که قرار است بخش اعظم نیروهای نظامی اش را تا پایان سال 2014 از افغانستان بیرون ببرد و این امر یعنی انتقال تجهیزات نظامی و لوژیستیکی از طریق کشورهای آسیای مرکزی با توجه به حجم نیروها و تجهیزات که در افغانستان مستقر می باشند به لحاظ اقتصادی و هزینه، مقرون به صرفه است. در عین حال که وضعیت بی ثبات پاکستان و کشمکش های که بر سر برخی مسائل وجود دارد، نیز عامل گزینش این گزینه شده است. صد البته که دلایل عینی و مادی دیگری نیز وجود دارند که امریکا در چشم انداز حضور آتی اش در این منطقه مد نظر دارد، که بخشاً به آنها اشاره شد.

روابط امریکا و ازبکستان در ده سال گذشته فراز و فرود های داشته است. در سال 2001 رئیس جمهور کریموف پیشنهاد استفاده از پایگاه نظامی کارشی- خان آباد را جهت نقل و انتقال تجهیزات و نیروهای نظامی به همتای امریکایی اش ارائه نمود و این همکاری تا سال 2005 ادامه داشت. در همین سال کریموف در شهر اندیجان دست به کشتار بی رحمانه مردم معترض زد تا از گسترش اعتراضات و مطالبات مردم جلوگیری کرده باشد. در این جنایت بیش از 500 نفر اعم از زن و مرد با قساوت بینظیری قربانی شدند. قدرت حاکمه در امریکا انتقاد های نیم بندی را در همراهی با متحدین غربی اش نسبت به این حادثه ابراز نمود. ولی چندی از آن حادثه نگذشته بود که همه چیز به باد فراموشی سپرده شد و جنایت اندیجان دیگر خاطر اربابان قدرت در امریکا و متحدین غربی اش را نیاززد. هرچند که در آن زمان دلیل سردی روابط شان با دولت اسلام کریموف را دولتمردان در امریکا به حادثه

اندیجان مرتبط می دانستند.

دولت ازبکستان در پی تقابل آشکار قدرتهای جهانی و منطقه یی و تقسیم مجدد حوزه های نفوذ قدرتهای امپریالیستی دارد این بار بختش را در همراهی و همکاری با امپریالیسم امریکا می آزماید. بنابراین امریکا مجدداً به پایگاه های نظامی یی که گذشته آنها را در اختیار داشت بر می گردد و بابت استفاده از این پایگاه ها قیمت هنگفتی هم می پردازد. در ضمن جهت استحکام و گسترش موقعیت اش در منطقه دست به سرمایه گذاری های کلانی زده است. دیگر ادعا های کذابی و بلند بالای گسترش "دموکراسی" در آسیای مرکزی که روزگاری در بوق و کرنا می شد را کنار نهاده و یا هم این که به آینده دور حواله داشته اند.

چنین به نظر می رسد که دولت روسیه بازی در این عرصه را به حریف باخته باشد. در همین حال که دولت مردان روسیه قادر نشدند تا مانع حضور امریکا در قرغیزستان شوند؛ قرغیزستان یگانه کشور منطقه است که از مدتی بدینسو هم روسیه و هم امریکا هر دو در آن پایگاه نظامی دارند. امریکا طبق قراردادی که با دولت قرغیزستان بسته است تا سال 2014 حق استفاده از پایگاه نظامی ماناس را دارد و روسیه تلاش می کند تا مانع تمدید این قرارداد و استفاده از این پایگاه شود. چند هفته پیش دولت روسیه سه قرارداد مهم را با رئیس جمهور قرغیزستان الماس بیگ آتم باییف امضا کرد. از جمله تمدید قرارداد استفاده از پایگاه نظامی یی که هم اکنون در اختیار دارد، تا سال 2032. روسیه همچنین بدیهی بالغ به 500 میلیون دالر را به طرف قرغیزی اش بخشید و مشارکت خودش برای احداث یک پروژه چندین میلیون دلاری انرژی اتمی را اعلام نمود. انعقاد پیمانهای یاد شده فرصت نفوذ بیشتری برای روسیه در معادلات منطقه یی و همچنین سلطه بر منابع زیر زمینی را میسر می سازد. نتنها این بلکه چند دهه حضور روسیه در این کشور را ضمانت می نماید. همزمان پایگاه ماناس برای کشور قرغیزستان از اهمیت بسزایی برخوردار است. این پایگاه برای استفاده ملکی هم اهمیت دارد از جمله برای پروازهای غیرنظامی و یکی از فرودگاه های مهم و مطرح این کشور به شمار می رود. سرمایه گذاری گسترده روسیه در قرغیزستان را بانیست در پرتو

# Workers Socialism

Workers Socialist Organization of Afghanistan

A political and analytical journal

Issue 1

October 2012

بخصوص ح، د، خ را که عملاً یک ربع قرن در کشور در قدرت بود و پراتیک دردمند این تاریخ را رقم زده است، نقد و ارزیابی نموده و سیما و هویت این جریانات را در بی ربطی آنها به مارکسیسم در قامت سوسیالیسم های بورژوازی افشاء نموده است. ارزیابی ها نشان داد که گذشته از نقش آفرینی غرب و آمریکا و تقابل دو بلوک سرمایه داری دولتی و بازار در برپایی جامعه افغانی به حیث عنصر خارجی، واقعیت های تلخ و پراتیک غم انگیز این جریانات چپ در کشور صدمات جبران ناپذیری را برای پیشروی و الترناتیف سازی ایدال های چپی در آینده افغانستان و همچنان بدنام سازی نهضت چپ و کمونیستی در افغانستان وارد آورد.

چپی که در لفظ از شعار انترناسیونالیسم آغاز نمود ولی در عمل و در پایان خود را با ناسیونالیسم و هیولاهای قومی- قبیله وی هماغوش ساخت. همین چپ که حداقل خود را در لفظ متعهد به مبارزات طبقه کارگر میدانست، به صورت صریح و روشن رفتن به سمت بورژوازی را انتخاب تاریخی خوانده و مبارزه طبقاتی را بیهوده گی و اشتباه تاریخی. چپی ای که با حداقل هایش باید سیکولاریسم را در جامعه نماینده گی میکرد برعکس چنان خدمات بی شایبه یی را برای تقویت و گسترش دین و مذهب و آشتی دادن اسلام و سوسیالیسم به اجرا در آورد، که شاید تاریخ جنبش چپ جهان نظیر آن را ندیده باشد. کوتاه سخن اینکه این جریانات چپی نوعی از سوسیالیسم کاذبی را در تنوری و پراتیک بدنام خود به معرفی گرفتند که در بسیاری جهات امروزه روز نیز میتوان آنرا به نحوی از انحا در روش و کاربست نظری و عملی اخلاف آنها و چه بسا بدتر و دست راستی تر از گذشته به صورت واضح و روشن دید.

در تاریخ کوتاه سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان، مبارزه همه جانبه در مسیر ایجاد صف روشن میان مدعیان دروغین و کاذب سوسیالیسم تا کنونی از یک طرف و اندیشه های مارکس و سوسیالیسم کارگری از جانب دیگر، یکی از اساسی ترین عرصه های نبرد

ادامه در صفحه ۵

بازارهای منطقه آسیای مرکزی راه یابند. بحران اقتصادی سرمایه داری جهانی و تأثیرات آن بر کشورهای آسیای مرکزی زمینه و فرصتی را مساعد ساخته که چین می تواند از آن برای تقویت حضور و نفوذ خود در این کشورها استفاده کند. با سرایت بحران اقتصادی جهانی به کشورهای آسیای مرکزی، چین از موقعیت برتری برای نفوذ بیشتر در اقتصاد این منطقه بویژه در عرصه انرژی برخوردار شده است. علاقمندی رو به افزایش ایالات متحده آمریکا به سه کشور آسیای مرکزی ناشی از استراتژی تقسیم مجدد جهان میان قدرتهای امپریالیستی و رقابت بر سر تصاحب منابع زیرزمینی و قبل از هرچه موقعیت استراتژیک و نظامی این منطقه است.

## ضرورت و چرایی "سوسیالیسم کارگری"

ح. بریالی  
حدوداً پنجاه سال از عمر جریانات چپی در افغانستان میگذرد، جریاناتی که به نحوی از انحا خود را مدعی رهایی انسان زحمتکش از زیر چنبره ستم و استثمار میدانستند. بدست و یا نادرست فلسفه نظری و پراتیک خود را با سوسیالیسم و کمونیزم هم داستان می ساختند و زیر نام جهان بینی علمی، که همان روش شناختی مارکسیستی به جهان و انسان است، مدت های مدید مشغول شعار دهی محض بودند. از جمله برجسته ترین چنین جریانهای میتوان از حزب دموکراتیک خلق و گروه های مائوویستی نام برد. اگر کسی بخواهد که تاریخ این چپ در افغانستان را مورد مطالعه قرار دهد، فرد مذکور را اکثراً به جریانه فوق الذکر و پراتیک سیاسی و اجتماعی آنها ارجاع می دهند.

"عصر جدید" و سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان از بدو فعالیت کار نامه های واقعی، موقعیت های حقیقی این جریانات،

وضعیت ناجور تاجیکستان نیز دید. چیزی بالغ بر ششصد سرباز از نیروی موتوریزه 201 روسیه در سه پایگاه جداگانه در این کشور مستقر می باشند که قرارداد استفاده از این سه پایگاه تا پایان سال 2014 مدار اعتبار است. چنانچه که می دانیم آمریکا نیز علاقه مندی اش دال بر نفوذ و حضور در تاجیکستان را، علیرغم بی ثباتی یی که آن کشور به آن گرفتار است، از کسی پنهان نداشته است. آمریکا به نوعی با ناامن ساختن مناطق مرزی تاجیکستان، به ویژه دامن زدن به اختلافات فرقه یی و اتنیکی که اخیراً شاهد بروز آن در مناطق بدخشان کوهی در خاک آن کشور بودیم، این سیگنال را به دولتمردان تاجیکستان به روشنی رسانید که در رابطه با تقسیم حوزه های نفوذ منطقه یی و گرایش احتمالی شان دست از پا خطا نکنند. در سفری از پیش تدارک دیده شده و اعلام شده رسمی، قرار است که خانم هیلری کلینتون وزیر امور خارجه آمریکا در ماه اکتبر سال روان از منطقه بازدید نماید. و جای تعجب نیست که دوشنبه و تاشکند به عنوان مقاصد اصلی این سفر عنوان شده اند. از سوی دیگر چین که در حال حاضر بیش از 55 درصد از نفت خام مورد نیاز خود را از خارج تامین می کند. طبق پیش بینی ها تا سال 2020 نیاز این کشور به خرید نفت تا 65 درصد افزایش پیدا خواهد کرد. بنابراین کشورهای آسیای مرکزی یکی از منابع اصلی تامین انرژی چین خواهند بود. با تشدید بحران اقتصادی نظام کاپیتالیستی از سال 2008 بدینسو و نیز افزایش رو به ازدیاد نیاز چین به انرژی، این کشور به خرید شرکت های نفتی آسیای مرکزی روی آورده است. در ضمن که کشورهای آسیای مرکزی، قزاقستان، قزغیزستان و تاجیکستان بیش از سه هزار کیلومتر با چین مرز مشترک دارند و این مساله سبب شده است که سرمایه ها و فرآورده های چین به